



فرحناز دهقی / خبرنگار
او درباره نویسندگان بدشانشی نوشته
که در زمان حیاتشان قدرشان دانسته نشد



← شاید یکی از بزرگ‌ترین کابوس‌ها برای هر نویسنده‌ای این باشد که بفهمد در طول زندگی‌اش قرار نیست قدر و ارزش آثارش شناخته شود و مخاطبان خود را پیدا کند. این کابوس برای برخی نویسندگان تن به واقعیت داده و حتی در مواردی در زمان حیاتشان هیچ ناشری حاضر به انتشار نوشته‌هایشان نشده است. نویسندگان چه درونگرا باشند و چه برونگرا، گاه ممکن است از معروفیت شان لذت ببرند اما برخی از آنها این شانس را نداشتند، زیرا لذت بردن از شهرت زمانی که چندین متر زیر خاک خوابیده‌ای، کار آسانی نیست. آنچه در ادامه می‌خوانید فهرستی از بدشانس‌ترین نویسندگان تاریخ است؛ آنهایی که تا زنده بودند کسی گوهر وجودی‌شان را کشف نکرد و آن اندازه که سزاوار بود به استعداد نهفته‌شان ارزش نهد. آنها در نهایت گمنامی نوشتند و هر روز به امید پیدا کردن خوانندگان وفادار خود از خواب بیدار شدند، قهوه صبحگاهی‌شان را نوشیدند و در میان ابرکی از دود سیگار شاید ارزان‌قیمتشان قلم فرسایی کردند...

خواسته خود ترک کرد. او که دانشجوی موفقی در کالج اسمیت و نیونهام در کمبریج بود، از ۱۱ سالگی خاطرات خود را که بعداً به اسم «حباب شیشه‌ای» منتشر شد، می‌نوشت. پلات خود را یک ماه پس از انتشار این کتاب، در سال ۱۹۶۳ کشت و اشعارش نزدیک به ۸ سال بعد منتشر شد. یک سال بعد جایزه پولیتزر به این مجموعه شعر تعلق گرفت و جهان با نامی تازه در ادبیات آشنا شد. اما دریغ و صدافسوس که این آشنایی به دلیل افسردگی ریشه گرفته در او و خشونت خانگی‌ای که تد هیوز همسرش علیه او اعمال می‌کرد، به پس از خودکشی او موقوف شد.

امیلی دیکنسون

دیکنسون مانند بسیاری از نویسندگان مشقت‌های زیادی را به‌جان خرید تا ناشری را راضی کند آثار او را به چاپ برساند. نخستین اثر او تا سال ۱۸۹۰ منتشر نشد، یعنی ۴ سال پس از مرگش. اما به محض اینکه این کتاب منتشر شد، عموم مردم به آن توجه نشان دادند.

اگرچه تصویر نهاده شده در ذهن من از نویسندگان این است که با شخصیت‌های درونگرا در کنج عزلت و انزوایی خود گزیده‌شان پشت میز نشسته‌اند و در میان ابرکی از دود سیگار یا پیپ دسته‌بلندشان بی‌وقفه قلم را روی کاغذ می‌سرازند و به سیل کلماتی که در ذهنشان بی‌صبرانه منتظر خروج هستند، اجازه می‌دهند روی کاغذ جاری شوند و اغلب دور از جماعت شوریده، نه به فکر مال و منال دنیا هستند و نه سودای دیده‌شدن دارند و به تشویق و تمجید دیگران وقعی نمی‌نهند، اما واقعیت با این تخیل بی‌پایه و اساس من فرسنگ‌ها فاصله دارد، البته اگر سالیانچر، فاکنر، پروست، کورمک مک‌کارتی، هارپر لی و... را موقتاً از فهرست نویسندگان خارج کنیم. واقعیت این است که برای نویسندگان، همچون سایرین، دیده‌شدن و تشویق و تمجید ارزشمند و مایه دلگرمی است. دوران سخت زایش هر قصه و کتابی با امید خوانده‌شدن طی می‌شود؛ حتی سالیانچر هم که بیش از نیمی از عمر خود را پشت در بسته‌خانه‌اش گذراند، از خوانده‌شدن هر چه بیشتر آثارش لذت می‌برد و آنچه او را می‌رنجاند، مزاحمت دائمی خبرنگاران و تماس‌های ۲۴ ساعته خوانندگانش بود.

نویسندگانی که در تاریخخانه زیستند

باشند، شروع به بازخوانی آثارش کردند و این بار او را در زمره نویسندگان بزرگ امریکا قرار دادند.

جین آستین

به رغم موفقیت رمان‌هایش، جین آستین هرگز فرصت این را پیدا نکرد آنقدر زندگی کند تا ببیند شهرت آثارش به چهارگوشه زمین رسیده است. او که در دوران حیاتش با نام مستعار می‌نوشت، به خوانندگان آثارش اجازه نداد با شخصیت واقعی او آشنا شوند و پس از مرگش بود که طرفدارانش دانستند او بوده که آقای داریسی را خلق کرده است. آثار آستین را به روایت منحصربه‌فرد، طنز و ذکاوت‌مندی می‌شناسند و منتقدان معتقدند آثار او باعث شد جایگاه زن در ادبیات به طور کلی تغییر پیدا کند. او نوشتن را از کودکی آغاز کرده بود و از همان سال‌ها داستان‌های طنز می‌نوشت که پس از فوتش به چاپ رسیدند. آستین نامش را از مخاطبان‌ش پنهان می‌کرد زیرا دوست داشت مخاطبان‌ش



فارغ از نام او با آثارش ارتباط برقرار کنند.

او شش رمان درباره زندگی در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم نوشت که چهار تا از این کتاب‌ها در یک دوره چهار ساله منتشر شدند. عقل و احساس، غرور و تعصب، مانسفیلد پارک و إما، کتاب‌هایی بودند که در زمان حیات او چاپ شدند. دو کتاب دیگر او نیز پس از مرگش منتشر شدند. کتاب هفتم او هیچ‌گاه به پایان نرسید.

اگرچه جین آستین طی دوران زندگی‌اش به شهرتی که درخورش بود نرسید اما با گذشت بیش از ۲۰۰ سال از مرگ او، هنوز هم او را به‌عنوان یکی از نویسندگان زن پیشرو می‌دانند که برای تغییر فضا به نفع زنان تلاش زیادی کرد.

ادگار آلن پو

پو، پدر داستان‌های پلیسی یا خالق داستان‌های کوتاه به شکل امروزی؟ هر دویا هیچ کدام! وقتی زندگی او مانند شخصیت‌هایی که خلق می‌کرد در تنگنای مالی و فقر گذشت و فقیرانه از دنیا رفت، شاید برایش فرق چندانی نداشته باشد نامش چه افتخاراتی بیافزیند. او با نظم و جدیت می‌نوشت و داستان‌هایش را چاپ می‌کرد اما تا وقتی زنده بود نوشته‌هایش مورد توجه قرار نگرفتند... قصه مشهور شدن او هم درست از زمان مرگش آغاز شد. پس از آن بود که منتقدان آثار او را خواندند و نقدهای مثبتی برای آنها نوشتند و گردش مالی ناشی از فروش آثار او، ناشرانش را به ثروت هنگفتی رساند؛ ثروتی که بیشتر از همه سزاوار خود پو بود. ■

پس از مرگ او خانواده‌اش ۴۰ دفتر دست‌نوشته را که شامل هزار و ۸۰۰ شعر است کشف کردند؛ اشعاری که هر کدام درونمایه‌ای منحصربه‌فرد دارند و مهارت دیکنسون در نوشتن را بخوبی نشان می‌دهند. امروزه دیکنسون را همراه با والت ویتمن یکی از پایه‌گذاران صدای شاعرانه امریکا می‌دانند و تأثیر اشعارش بر نویسندگان و شاعران نسل‌های آینده غیر قابل چشم‌پوشی است. او در زمان حیاتش به ندرت از خانه خارج می‌شد و با همسایگانش گفت‌وگو می‌کرد و حتی برای خرید کردن هم سبد کوچکی را از پنجره اتاقش به پایین می‌فرستاد و حتی برای حضور در مراسم تدفین پدرش هم از اتاقش بیرون نیامد، پس از مرگ با ترجمه اشعارش مخاطبانی به وسعت جهان پیدا کرد.

کیت شوپین

امروزه شوپین را در جهان به دلیل رمان فمینیستی «بیداری» می‌شناسند اما طی دوران زندگی‌اش این رمان به هیچ عنوان با مقبولیت از سوی مردم و منتقدان روبه‌رو نشد و حتی عده اندکی که این رمان را خوانده بودند، بددت از آن انتقاد کردند. او در طول عمرش داستان‌های کوتاه‌اش در مجلاتی مانند وگه منتشر شدند و به همین دلیل او را به‌عنوان یک نویسنده مجله می‌شناختند تا رمان‌نویس. اما واکنش‌ها به تنها رمانش آنقدر منفی بود که باعث شد پس از آن دیگر هیچ ناشری حاضر به چاپ آثار او نشود. اما همه‌چیز با مرگ او تغییر کرد و منتقدان گو اینکه تازه با او آشنا شده

فرانتز کافکا
کافکا به دلیل عشق به نویسندگی زندگی دوگانه‌ای را برای خود دست و پا کرده بود. او روزها بدون خستگی برای یک شرکت بیمه‌ای کار می‌کرد و شب‌ها را به نوشتن اختصاص می‌داد. پیگیری این برنامه برای او که همه عمر از بیماری و ضعف بدنی و اضطراب در عذاب بود، کار ساده‌ای نبود. او در سال‌های آخر زندگی‌اش به سل مبتلا شده بود و در نهایت هم در کلینیکی دروین به دلیل گرسنگی ناشی از این بیماری جان خود را از دست داد. کافکا طی زندگی کوتاه خود تعداد کمی از آثار خود را منتشر کرد که هیچ کدام نتوانستند توجه عموم را جلب کنند. عدم اعتماد به نفس او باعث شده بود بهترین آثار خود را در گنجی نگه‌دارد و وصیت کند که حتی پس از مرگش هم چاپ نشوند اما «مکس بروود»، دوست و دستیار اجرایی او این آثار را به دست ناشران سپرد و جهان را با نبوغ کافکا آشنا کرد. اگرچه در زمان مرگ او، تنها حلقه کوچکی از دوستدارانش با آثار او آشنایی داشتند، اما امروز پس از گذشت نزدیک به ۱۰۰ سال از مرگ او، بیشتر آثار او میلیون‌ها بار به فروش رسیده‌اند و بسیاری از نویسندگان بزرگ معاصر، او را به‌عنوان یکی از مؤثرترین نویسندگان تاریخ می‌شناسند.

سیلویا پلات

پلات، زنی با درگیری دائمی با افسردگی، روحی شکننده و تلاش‌های مکرر برای خودکشی یکی از نویسندگانی است که در اوج جوانی و خلق آثار هنری منحصر به فردش، دنیا را به